

کن ایگلدن

❖

خدایان جنگ

ژولیوس سزار و بروتوس

❖

مترجم:

مهدی افشار



۴۸

فصل یکم

هر کلام پمپی چون پتکی فرود می آمد: «از امروز با این اقدام خویش، دشمن روم نامیده می شود. عنوان و افتخاراتش از او بازپس گرفته خواهد شد و دیگر حق فرماندهی لژیون‌ها را ندارد. نامش از فرماندهی خط خورده است؛ مرگ ارزان و مهدورالدم است و این به معنای اعلان جنگ است.»

سرانجام پس از آن که توفان بحث و مناظرات و خشم و تشنجی که در رفتارها بود، فرو نشست؛ سالن سنا در سکوت فرو رفت. پیک‌هایی که برای رسیدن به سنا چنان شتاب ورزیده بودند که اسبان متعددی را به زیر ران، به مرگ کشانده بودند تا خود را به آنان برسانند، از نزدیک شدن کسانی سخن می‌گفتند که در پشت سرشان بودند. خط روبیکن^۱ درنوردیده شده بود و لژیون‌های گل^۲ به سوی جنوب می‌تاختند.

به روشنی دیده می‌شد پمپی در طول این دو روز کشمکش پیر شده است، با این حال در برابر آنان با قامتی راست ایستاده بود. تجربه‌اش به او این قدرت را داده بود که سلطه خود را بر سالن سنا تحمیل کند، می‌دید که آرام آرام سناتورها از مات‌زدگی خارج می‌شوند و بسیاری از آنان با زبان نگاه با

۱. Robicon: رودخانه مرزی کوچکی بین فرانسه و ایتالیا (سیسال پایین گل و جمهوری روم) که سزار در سال ۴۹ ق.م. از آن عبور کرد تا به روم مراجعت و جنگ داخلی با پمپی را آغاز کند.

۲. Gaul: منطقه باستانی در غرب اروپا شامل گستره‌یی که امروز اساساً فرانسه و بلژیک را تشکیل می‌دهد. بعد از قرن پنجم میلادی ترنس آلباین گل خوانده شد. (م.)

یک‌دیگر به طور نهانی سخن می‌گویند. در میان سناتورها کم نبودند کسانی که پمپی را برای آشوبی که سه سال پیش در شهر برپا شده بود، سرزنش می‌کردند. لژیون‌های او بودند که نتوانستند نظم را حفظ کنند و سرانجام از میان درگیری و کشمکش دیکتاتوری سربرآورد. او می‌دانست در میان آنان بسیارند کسانی که زیر لب می‌غرند که پمپی مقام خود را رها کند و یک بار دیگر اجازه برگزاری انتخابات را بدهد. بنایی که در آن جای داشتند و بوی آهک و چوب تازه از آن برمی‌خاست، پیوسته این خاطره را زنده می‌کرد. خاکستر این جایگاه قدیمی زودده شده بود. اما ستون‌ها چون شاهدهی بی‌سخن به جای مانده بود تا ویرانی و آشوب شهر را فریاد بزنند.

در آن سکوت، پمپی در این اندیشه بود که در این کشمکش به چه کسانی می‌تواند اعتماد و تکیه کند. چه کسی در آن میانه دارای آن قدرتی است که او به آن نیازمند است. او اهل خیال‌بافی نبود. ژولیوس با چهار لژیونر جنگ‌دیده و باتجربه راهی جنوب بود و در روم نیرویی وجود نداشت که بتواند در برابر او بایستد. ظرف چند روز آینده، فقط ظرف چند روز آینده، فرمانده سپاه گل دروازه‌های شهر را خواهد کوفت و عده‌یی از همین مردان که پیش روی او نشسته‌اند به شادی فریاد خواهند کشید که اجازه دهید وارد شود.

پمپی گفت: «آقایان، می‌دانم انتخاب دشواری را در پیش روی دارید.» و با دقت در چهره یک یک آنان نگرست و قدرت هر یک را ارزیابی کرد و نیز ضعف‌های‌شان را. او می‌دانست یک لغزش کافی است تا او را تکه و پاره کند و نمی‌خواست که چنین فرصتی را به آنان بدهد.

پمپی گفت: «آقایان، من لژیون‌هایی را در یونان دارم که دچار هیچ‌انزادگی توده‌ها و اوپاش روم نشده‌اند. اگرچه ممکن است آنان در این شهر خاین خوانده شوند، آوای قانون در سرزمین‌های ما هنوز خاموش نشده است.»

دیگر بار در چهره‌ها نگرست تا ببیند آیا کسی از او نگاه برمی‌گیرد. اما همه نگاه‌ها به روی او دوخته شده بود. پمپی ادامه داد: «آقایان چاره‌یی نیست جز آن‌که روم را به سوی یونان ترک کنیم و سپاهیان خود را در آن جاگرد آوریم. در حال حاضر بدنه اصلی نیروهای سزار در گل است. هنگامی که آنان به او بپیوندند، کل منطقه سقوط خواهد کرد پیش از آن‌که ما حضور کافی در میدان

را داشته باشیم. نمی‌خواهم در تقویت نیروها عقب بمانم. بهتر است با اطمینان قدم برداریم و به سوی سپاهیان خود برویم. اکنون در یونان ده‌ها سپاه حاضرند با یک فراخوان در برابر این خاین بایستند. نباید آنان را ناامید کنیم.»

پمپی در برابر سکوت سناتورها به فریاد گفت: «اگر سزار در روم بماند، می‌توانیم بازگردیم و او را درهم بشکنیم همان‌طور که کورنیوس سولا با عمویش چنین کرد. در این نبرد باید از او پیروی کرد. او با نادیده گرفتن احکام قانونی سنا این نکته را آشکار گرداند. سازشی در کار نیست و تا زمانی که او زنده است، صلحی برقرار نخواهد شد. روم نمی‌تواند دو رئیس داشته باشد و من اجازه نخواهم داد که یک ژنرال بی‌سروپا، همه آن‌چه را در این‌جا ساخته‌ایم ویران کند.»

آوای پمپی اندکی فرو کشید و نرم‌تر سخن گفت و وقتی روی تریبون سخن‌رانی خود خم شد، بوی تند موم و روغن به مشامش راه یافت: «اگر به خاطر ضعف‌های مان اجازه یابد که زنده بماند و به پیروزی نایل شود، آن‌گاه هر ژنرالی که به مأموریتی فرستاده شود به این فکر خواهد افتاد آیا نمی‌تواند همان کاری را بکند که سزار کرده است. اگر سزار درهم نوردیده نشود، این شهر دیگر هرگز روی آرامش به خود نخواهد دید. آن‌چه ساخته‌ایم بر اثر جنگ‌هایی که از نسلی به نسل دیگری کشیده خواهد شد، ویران خواهد گردید تا این که زمانی فرا خواهد رسید که هیچ چیز باقی نمی‌ماند تا ادعا کنیم ما در این‌جا زمانی تحت حمایت خدایان مان بوده‌ایم و برای نظم ایستاده‌ایم. من آن کسی را که بخواهد این نظم و آرامش را از ما برباید، درهم خواهم شکست. او را شکست می‌دهم و جسد او را به شما هدیه می‌کنم.»

بسیاری از سناتورها اکنون از جای خود برخاسته بودند، در چشم‌های‌شان برقی دیده می‌شد. پمپی بی‌پروا با تحقیر به آنان نگرست. آنان کسانی بودند که پیش‌تر باد به غبغب می‌انداختند تا جسارت داشته باشند. سنا هیچ‌گاه سخن‌ران کم نمی‌آورد، اما اکنون تریبون سخن‌رانی، تنها برای او باقی مانده